



دکتر محمدعلی فیروزی

عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

با بیش از ۲۰ سال سابقه

اینجانب در هفتم اسفند ۱۳۳۱ در یکی از محلات قدیمی شهر همدان متولد شدم. دوره ابتدایی را در دبستانهای حافظ و شکیبا گذراندم. مرحوم پدرم سواد قرآنی داشت و خواندن و نوشتن می‌دانست. بسیار مهربان بود. با مهر پدرانه مرا همراه خود به مسجد و مجالس مذهبی می‌برد. در جلسات قرآن هفتگی که به صورت دوره‌ای در منازل محل برگزار می‌شد و من در معیت ایشان شرکت می‌کردم روخوانی قرآن را یاد گرفتم.

سیکل اول یا دوره سه سال اول متوسطه را در دبیرستان قدیمی ابن سینا که با منزل ما فاصله زیادی داشت، تحصیل کردم. در آن زمان مدارس صبح و بعد از ظهر بود و من به ناچار روزی دوبار این فاصله طولانی را پیاده و در برف و سرما طی می‌کردم. سیکل دوم یا سه سال دوم متوسطه را در دبیرستان تاج همدان گذرانده و در خرداد ۱۳۵۱ دیپلم ادبی را دریافت کردم.

در دوره دبیرستان مدیون زحمات دبیران محترم به ویژه مرحوم آقای جعفر وکیلان، دبیر زبان انگلیسی که به خاطر شخصیت و منش ایشان، بیش از پیش به زبان انگلیسی علاقمند شدم. پیوسته مرا تشویق می‌کرد که در این رشته ادامه تحصیل دهم و ایشان یکی از مشوقان بنده برای ادامه تحصیل در دانشگاه بود. همچنین آقایان مرحوم صمد سلیمانی و مرحوم اسداله ملکیان که هر دو تحصیلات حوزوی و جدید داشتند و روحانی بودند و دروس قرائت عربی و صرف و نحو را تدریس می‌کردند. شخصیت احترام برانگیزی داشتند و با نفوذ کلامشان دانش آموزان را جذب می‌کردند. رحمت و رضوان الهی بر ایشان باد. آقای سید کاظم اکرمی که در دبیرستان درس روانشناسی، منطق و فلسفه را در سالهای مختلف تدریس می‌کردند، انسانی متعهد، فهیم و خوش برخورد که به دانش آموزان شخصیت، درس زندگی و بیداری می‌داد. (ایشان به دلیل فعالیتهای سیاسی که داشتند، پس از انقلاب اسلامی مدتی وزیر آموزش و پرورش بودند و اکنون نیز استاد دانشگاه خوارزمی می‌باشند) برای ایشان سلامتی، طول عمر و عاقبت به خیری مسالت دارم.

افزون بر دبیران از سال چهارم متوسطه در دبیرستان تاج با آقای صادق آیینه‌وند (مرحوم دکتر صادق آیینه‌وند استاد فقید دانشگاه تربیت مدرس و چهره ماندگار کشور) همکلاس شدم. دوستی با ایشان توفیقی برایم بود. مرحوم آیینه‌وند فرد خودساخته‌ای بود که دوره ابتدایی را در روستای محل تولدش گذرانده بود و برای گذراندن دوره متوسطه به همراه پسرعمویش به همدان آمده بود. انسانی متعهد، متدین، کوشا، فهیم و وفادار بود. عقلش بیشتر از سنش بود. در آن روزگار در همدان توسط برخی از متدینین و فعالان سیاسی، فرهنگی از جمله آقای علی آقامحمدی کانونی به نام "کانون جوانان ولی عصر" در طبقه بالای یکی از مساجد شهر تشکیل شده بود، تقریباً مقیاس کوچکی از حسینیه ارشاد تهران بود. یک سالن برای سخنرانی که به سبک جدید تریبون و صندلی داشت و هر هفته عصر پنجشنبه سخنرانیهای دینی، اجتماعی سیاسی در آن ارائه می‌شد. کتابخانه نیز کتابهایی در زمینه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی امانت می‌داد و در کنار آن

کلاسهای تقویتی، زبان، ریاضی و ... که توسط برخی از دبیران متعهد اداره می‌شد. آقای آینه‌وند، من و برخی از دانش‌آموزان را با این کانون آشنا کرد که در تعیین مسیر زندگی‌ام نقش بسیار داشت. متأسفانه بعدها این کانون توسط ساواک بسته شد. این دوستی در دانشگاه و تا زمان وفات ایشان ادامه داشت و پیوسته مانند برادری دلسوز به بنده لطف و محبت داشت، رحمت و رضوان خدا بر آن بنده‌ی صادق باد.

بر اساس سنت رایج آن زمان که پسرها در تابستان کار می‌کردند تا هم مهارتی بیاموزند و هم درآمدی کسب کنند، من نیز بساط می‌زدم و دستفروشی می‌کردم اما از وقتی وارد دبیرستان شدم تا زمان اخذ دیپلم، تابستانها در مغازه چلوکبابی یکی از بستگان نزدیک کار می‌کردم. اگرچه کارسخت و پر زحمتی بود، اما تجارب خوبی بدست آوردم. خاطره زحمتهای آن روزها اکنون در ذهنم هست، لیکن برایم شیرین و غرورآور است. اندک هنری نیز از آن دوره دارم. کار در تابستان علاوه بر مهارت و تجربه‌اندوزی، درآمدی هم داشت که بخشی از هزینه تحصیل و هزینه کتاب و لوازم التحریر را تامین می‌کرد. به جوان امکان حضور در جامعه و برخورد با مشکلات را می‌داد و او را واقع‌نگر بار می‌آورد. متأسفانه سالهاست این سنت نیکو از بین رفته است.

ورود به دانشگاه

تیرماه سال ۱۳۵۱ پس از اخذ دیپلم با تاکید آقای وکیلان دبیر محترم زبان انگلیسی و به تبعیت از برخی همکلاسی‌ها در آزمون سراسری ثبت‌نام کردم. آن روزها آزمون سراسری فقط در شهرهایی که دانشگاه داشت، برگزار می‌شد و در شهر همدان حوزه آزمون نبود. لذا به همراه دو تن از دوستان (آقای صادق آینه‌وند و آقای محمدعلی بهرامیان) برای شرکت در آزمون سراسری به تهران سفر کردیم. محل آزمون ما دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) در منطقه اوین تعیین شده بود. در آن زمان هر داوطلب مجاز به انتخاب ده رشته قبل از شرکت در آزمون بود.

آن سالها مانند اکنون شرکت در کلاهای آمادگی کنکور و تست زنی مرسوم نبود. امتحانات نهایی نیز به صورت تشریحی برگزار می‌شد. لذا من و دوستانم تجربه آزمون تستی و چهار جوابی را نداشتیم. با این حال به لطف خدا هر سه نفر ما در رشته «علوم انسانی» دانشگاه تهران قبول شدیم. این رشته انتخاب سوم من بود. در آن زمان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در رشته علوم انسانی، دانشجو می‌پذیرفت. همه دانشجویان در نیمسال اول دروسهای عمومی را که آموزش برای آنها ارائه می‌کرد، می‌گذراندند. در نیمسال دوم نیز دروس عمومی بود. لیکن بر اساس علاقه دانشجو و شرایط و مقررات گروه‌ها، با راهنمایی مشاورین آموزشی حدود ۶ واحد متفاوت ارائه می‌شد. از نیمسال سوم در صورت کسب امتیازات لازم دانشجو به یکی از رشته‌های سیزده گانه ذیل هدایت می‌شد.

زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات انگلیسی، زبان و ادبیات فرانسه، تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه، زبان و ادبیات عربی، فرهنگ و زبانهای باستانی، زبان آلمانی، زبان روسی، زبان شناسی

در آن زمان رشته حقوق بیشترین متقاضیان را در میان کسانی که دارای دیپلم ادبی بودند، داشت. من نیز هنگام ثبت نام اولین انتخابم «حقوقی قضایی» دانشگاه تهران و دومین انتخابم «علوم سیاسی» و سومین انتخابم «علوم انسانی» دانشگاه تهران بود. که در این رشته پذیرفته شدم. به قصد شرکت مجدد در آزمون و قبولی در رشته حقوق قضایی و به شوق قاضی شدن در دانشگاه ثبت نام کردم. لذا از بدو شروع به تحصیل در رشته علوم انسانی، متون درسی دبیرستانی را نیز به منظور شرکت مجدد در آزمون سراسری مطالعه می‌کردم. چه طبق مقررات آن زمان دانشجو می‌توانست در سال اول تحصیل یک بار دیگر در آزمون شرکت کند و مقررات تغییر رشته‌ای که امروز جاری است وجود نداشت. یکی از روزها که جهت مطالعه به کتابخانه رفته بودم و مشغول تورق کتابی بودم به حدیثی از امام صادق (ع) برخورد کردم که متن حدیث چنین بود:

«القضاء اربعة: ثلاثة في النار و واحد في الجنة: رجل قضى بجور و هو يعلم فهو في النار و رجل قضى بحور و هو لا يعلم فهو في النار و رجل قضى بالحق و هو يعلم فهو في الجنة» (تحف العقول جلد ۲ صفحه ۳۶۵)

امام صادق عليه اسلام فرمود: قاضي‌ها چهار گروه‌اند: سه گروه در آتش و يك گروه در بهشت مي‌باشند: مردی که آگاهانه به ستم حکم کند، به دوزخ رود. و مردی که ناآگاهانه به ستم حکم کند نیز در دوزخ است و مردی که ناآگاهانه به حق حکم کند، راهی دوزخ شود و مردی که آگاهانه به حق حکم نماید به بهشت رود.

این حدیث شریف تاثیر عمیقی بر من گذاشت و چندین روز فکر را مشغول کرده بود، گویی دیدن این حدیث عنایت و لطف خدا به من بود. سرانجام از شرکت در آزمون مجدد و رفتن به رشته حقوق منصرف شدم و با جدیت به ادامه تحصیل در رشته قبولی یعنی علوم انسانی پرداختم.

چنانکه گفته شد در نیمسال دوم تحصیل دانشجویان باید طوری واحد انتخاب می‌کردند که بتوانند به رشته دلخواه وارد شوند. مرحوم آقا صادق آینه‌وند از ابتدا قصد ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات عربی و دوست دیگرم آقای محمدعلی بهرامیان قصد ادامه تحصیل در رشته فلسفه را داشت. لیکن من بین رشته زبان انگلیسی، زبان و ادبیات فارسی و روانشناسی مردد بودم. اصلاً فکر انتخاب رشته جغرافیا را نمی‌کردم. چون در دبیرستان علاقه‌ای به این درس نداشتم و کمترین نمراتم در درس تاریخ و جغرافیا بود. برای انتخاب یکی از سه رشته فوق شروع به تحقیق و مشاوره کردم. تا اینکه یکی از همشهریان که قبلاً در دبیرستان ما تحصیل می‌کرد و سال سوم جغرافیا بود از مزیت‌ها و کاربرد رشته جغرافیا و تفاوت‌های جغرافیای ذهنی در دبیرستان و جغرافیای علمی و کاربردی در دانشگاه برایم توضیح داد.

به همراه او و به عنوان میهمان در کلاس درس جغرافیای خاکهای آقای دکتر پرویز کردوانی که بعداً به پدر کویرشناسی ایران معروف شد، شرکت کردم. آنقدر شیفته مباحث و بیان شیرین و ملموس استاد شدم که تلخی دروس جغرافیای دبیرستانی را فراموش کرده و به تحقیق در مورد این رشته پرداختم. در نهایت در نیمسال دوم با انتخاب واحد دروسی که لازمه ورود به رشته جغرافیا بود (زمین شناسی عمومی، فیزیولوژی عمومی و اصول جغرافیا) زمینه ورود به رشته جغرافیا را فراهم کرده و از نیمسال سوم به عنوان دانشجوی رشته جغرافیای طبیعی، با اشتیاق و علاقه ادامه تحصیل دادم.

در آن زمان گروه جغرافیا سه گرایش داشت، جغرافیای طبیعی، جغرافیای انسانی، کارتوگرافی. واحدهای درس به دو قسمت مهاد (رشته اصلی) و کهاد (رشته فرعی) تقسیم می شد. دانشجویان جغرافیا مجاز بودند سی واحد درسی را به عنوان رشته فرعی یا کهاد از دو گرایش دیگر جغرافیا و یا رشته های مرتبط از جمله تاریخ، باستان شناسی، زبان انگلیسی، زبان و ادبیات فارسی و ... انتخاب نمایند. من رشته کهاد خود را جغرافیای انسانی انتخاب کردم. هر چه شناخت بیشتری از مباحث جغرافیا پیدا می کردم به این رشته علاقمندتر می شدم. چه جغرافیای علمی نوعی هستی شناسی و انسان شناسی بود. سال ۱۳۵۲ در ترم سوم تحصیل پدرم به رحمت ایزدی پیوست. لیکن به لطف خدای مهربان و پایمردی و صبر مادر مهربانم این ضایعه مرا از ادامه تحصیل بازداشت و علیرغم مشکلات با یاری حضرت حق تحصیل را ادامه داده و تیر ۱۳۵۵ فارغ التحصیل شدم. استادان من در این مقطع تحصیلی آقای دکتر محمدحسن گنجی (معروف به پدر علم نوین جغرافیا و نخستین رئیس هواشناسی کشور) آقای دکتر کاظم ودیعی، خانم دکتر دره میرحیدر (پایه گذار جغرافیای سیاسی در دانشگاه تهران) دکتر فرج الله محمودی (ژئومرفولوژیست) مرحوم دکتر ابراهیم جعفرپور، مرحوم دکتر جمشید جداری عیوضی، مرحومه خانم دکتر خدیجه اسدیان، مرحوم دکتر سید رحیم مشیری، مرحوم دکتر شاپور

گودرزی نژاد، مرحوم دکتر ربیع بدیعی و دکتر محمد بلوچ بودند. که از محضر هر یک از بزرگواران علاوه بر مباحث علمی درس زندگی و انسانیت آموختم.

نظام وظیفه و تقاضای معافی کفالت

پس از فراغت از تحصیل در مقطع لیسانس بخاطر این که از معافی تحصیلی استفاده می کردم، دانشگاه مرا به نظام وظیفه معرفی کرد. از آن جا که پدرم فوت کرده بود و تنها فرزند پسر خانواده بودم، تقاضای کفالت مادر و خواهران را دادم. برای انجام این امر به سازمان نظام وظیفه همدان مراجعه کردم، پس از تشکیل پرونده و انجام برخی اقدامات، طی نامه ای از سازمان ثبت احوال استعلام شد. پس از یک ماه پاسخ استعلام نظام وظیفه این بود که " نامبرده برادر دیگری نیز دارد". هر چه برای این دو سازمان توضیح دادم که این پسر سالها پیش در کودکی فوت شد و نام او در شناسنامه مادر و پدرم نیست، کارساز نبود و برخورد بسیار بدی با من و مادرم می شد که شما وقت ما را گرفته اید و اظهارات شما دروغ بوده است. از آنجا که امیدی به انجام درخواستم در همدان نداشتم برای پیگیری کارم به نظام وظیفه تهران که محل تحصیل و صدور معافی تحصیلی من بود به تهران برگشتم. برای دیدن استادانم سری هم به گروه جغرافیای دانشگاه تهران زدم که آگهی پذیرش دانشجوی فوق لیسانس را در تابلو اعلانات گروه دیدم. با تشویق و راهنمایی استاد عزیزم آقای دکتر فرج الله محمودی برای شرکت در آزمون فوق لیسانس جغرافیا ثبت نام کردم.

در شهریور همان سال در آزمون اختصاصی فوق لیسانس جغرافیا که به صوت تشریحی و در دو روز برگزار می شد شرکت کردم و به لطف خدا قبول شدم و پیگیری پرونده کفالت را رها کردم.

پس از پایان دوره فوق لیسانس در تیرماه ۱۳۵۸ مجدداً پیگیری پرونده معافیت کفالت شدم. به لطف خدا مشکل برادر فوت شده حل شده بود و کفالت من برای نظام وظیفه ثابت شده بود. از سوی دیگر پس از انقلاب اسلامی، دولت موقت طی مصوبه ای متولدين ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ را به عنوان مازاد از سربازی معاف اعلام

کرد و من می توانستم هم به استناد قانون تک پسری و هم به استناد مصوبه جدید معافیت بگیرم. لذا این بار ظرف دو هفته معافیت کفالت را گرفتم و باور کردم که "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد". زیرا اگر پس از لیسانس معافیت کفالت را به من می دادند و سنگ اندازی نمی کردند بلافاصله در فوق لیسانس ادامه تحصیل نمی دادم. یا اگر مسیری غیر از حق که برخی به من پیشنهاد می داند (از جمله دادن پول به برخی واسطه‌ها) را می پذیرفتم، چنین موفقیتی را کسب نمی کردم به قول حضرت حافظ که می فرماید:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

دوره فوق لیسانس جغرافیا

آغاز به تحصیل در دوره فوق لیسانس جغرافیا از مهر ۱۳۵۵ بود. لازم به ذکر است که از داوطلبان آزمون شهریور ۱۳۵۵ تنها من حد نصاب لازم را کسب کرده بودم. مقرر شد به همراه دو نفر پذیرفته شده سال ۱۳۵۴ که تحصیل آنها به تعویق افتاده بود، کلاس برگزار شود. آن زمان برگزاری آزمون توسط گروه‌ها بود و مجری فوق لیسانس جغرافیا در کشور تنها دانشگاه تهران و دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) بود و وزارت علوم یا سازمان سنجش دخالتی در برگزاری آزمون نداشتند. آزمون زبان و ترجمه متون خارجی ضریب بالایی داشت و علاوه بر آزمون کتبی تشریحی، آزمون یا مصاحبه علمی شفاهی نیز انجام می شد.

در این دوره گرایش خاصی وجود نداشت و دانشجو هم دروس جغرافیای طبیعی و هم جغرافیای انسانی را می گذراند سپس به مرحله تدوین پایان نامه می رسید و در مدرک فراغت از تحصیل صرفاً جغرافیا نوشته می شد. در این دوره بخشی از هر درس عملی بود و دانشجو موظف به انجام یک تحقیق میدانی می بود. این

امر برای دانشجو بسیار مفید و آموزشی ملموس و عمیق بوده از جمله کارهای ماندگار آن دوره تحقیق درس مناطق خشک ایران بود که توسط آقای دکتر پرویز کردوانی ارائه می‌شد و ایشان رئیس مرکز تحقیقات کویری و بیابانی دانشگاه تهران بودند.

برای انجام پروژه عملی این درس هفته‌ای یک روز در طی یک سال از سوی مرکز تحقیقات ماشین لندرور با راننده در اختیار من و یکی از همکلاسیها قرار داده می‌شد تا کار میدانی را انجام دهیم. نتیجه این پژوهش بعداً با عنوان کتاب بیابان «بررسی روستاهای حاشیه شرق ورامین» نشریه شماره ۱۳ مرکز به چاپ رسیده و من بسیار آموختم و تجربه کسب کردم.

پایان نامه فوق لیسانس را تحت عنوان «چگونگی پیدایش دره مرادبیک همدان و مراکز استقرار انسانی آن» به راهنمایی دکتر فرج‌الله محمودی و مشاوره دکتر سید رحیم مشیری تدوین و در تیرماه ۱۳۵۸ دفاع کردم و با معدل ۳/۸۸ از ۴ فارغ التحصیل شدم.

در این دوره نیز از محضر استادان گرانسنگی چون مرحوم دکتر محمدحسن گنجی، مرحوم دکتر احمد مستوفی‌الملکی بنیانگذار «موسسه جغرافیایی دانشگاه تهران» دکتر کاظم ودیعی (که آن سال رئیس سازمان محیط زیست کشور نیز بود) مرحوم آقای دکتر پرویز کردوانی، آقای دکتر فرج‌الله محمودی، آقای دکتر مصطفی مهاجرانی، خانم دکتر دره میرحیدر بهره‌ها بردم. علاوه بر مباحث علمی از منش و رفتار این استادان درسها آموختم.

از جمله توفیقات این دوره فرصتی بود که برای کار در آزمایشگاه جغرافیای دانشگاه تهران برای من پیش آمد. سال ۱۳۵۵ گروه جغرافیای دانشگاه تهران دانشجو شبانه پذیرفت، در آن سال همه امور شبانه مستقل بود و کلاسها ساعت ۱۵ به بعد تشکیل می‌شد. روزی مرحوم آقای دکتر ربیع بدیعی مدیر وقت گروه بنده را خواستند و چون می‌دانستند شاغل نیستم، پیشنهاد دادند بعد از ظهرها که کارشناس رسمی نمی‌تواند در

آزمایشگاه حضور داشته باشد، من به عنوان کار دانشجویی از ساعت ۲ تا ۸ شب برای دانشجویان شبانه آزمایشگاه را باز نگه داشته و خدمات به ایشان ارائه کنم. بنده مشتاقانه پذیرفتم. حضور حداقل روزی ۶ ساعت و هفته ای ۵ روز در آزمایشگاه مجهز گروه که همه امکانات و تجهیزات آزمایشگاه جغرافیای طبیعی از جمله نمونه سنگها، فسیلها و مواد لازم برای انجام آزمایشات را داشت، فرصت بسیار خوبی برای مطالعه و کار تحقیقاتی و تجربه آموزی برای یک دانشجو بود. آرشیو کامل نقشه‌های توپوگرافی با مقیاسهای مختلف عکسهای هوایی، استریوسکوپها، آرشیو فیلمهای ۸ و ۱۶ میلیمتری کار با آپارات و نمایش فیلم برای دانشجویان شبانه نه تنها برایم خسته کننده نبود بلکه بسیار شیرین نیز بود. علاوه بر این از آنجا که کلاسهای دروس رشته کارتوگرافی که اغلب در آزمایشگاه برگزار می شد و نیاز به حضور کارشناس داشت، مجال بود تا از این کلاسها نیز بهره مند شوم و تکنیک‌های نقشه برداری، کارتوگرافی و ... را هم بیاموزم.

استخدام در آموزش و پرورش

پس از اخذ مدرک فوق لیسانس با توجه به شناخت و رضایتی که اغلب اعضای هیات علمی گروه از کار بنده در آزمایشگاه پیدا کرده بودند و اینکه چند تن از استادان گروه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بازنشسته و یا از ایران رفته بودند، پیشنهاد شد به عنوان مربی در گروه جغرافیای دانشگاه تهران خدمت نمایم. همزمان دانشگاه ملی (شهید بهشتی) نیز آگهی پذیرش عضو هیات علمی با مدرک دکتری و فوق لیسانس داده بود. من درخواستم را به هر دو دانشگاه دادم. در حین بررسی دولت موقت طی اعلامیه‌ای که در مطبوعات نیز به چاپ رسید هرگونه استخدام در دانشگاه‌ها را ممنوع اعلام کرد. برخی از استادان که به من لطفی داشتند پیشنهاد می کردند که صبر کنم و می گفتند که این ممنوعیت بزودی برداشته خواهد شد. لیکن من که نیاز به کار و درآمد داشتم در فراخوان استخدام آموزش و پرورش استان همدان شرکت کردم. پس از ثبت نام جهت گرفتن کارت ورود به جلسه آزمون به امور اداری اداره کل آموزش و پرورش استان تهران مراجعه کردم. به

من گفته شد چون شما فوق لیسانس دارید نیازی به شرکت در آزمون نیست. دو هفته بعد از آزمون برای تعیین محل خدمت به امور اداری مراجعه کنید.

پس از دو هفته لیست پذیرفته شدگان گروه علوم اجتماعی شامل جغرافیا، تاریخ و جامعه‌شناسی به تابلو اعلام شده بود که اسم من در ردیف اول نوشته شده بود. روز موعود در جلسه‌ای برای تعیین محل خدمت شرکت کردم. در آن جلسه اعلام شد که از پذیرفته شدگان جدید کسی را برای شهر همدان نمی‌پذیرند و همه باید به سایر شهرستانهای استان بروند.

من که نفر اول برای تعیین محل خدمت بودم هر چه با مسئولان صحبت کردم که سرپرست خانواده هستم موثر نیفتاد. لذا با توکل به خدا شهرستان ملایر را انتخاب کردم. البته پس از یک ماه متوجه شدم چنین نبوده و برای افرادی از همین گروه علوم اجتماعی جهت خدمت در شهر همدان حکم صادر شده است. بسیار ملول و ناراحت شدم لیکن راه برگشتی نبود و در ملایر ماندم و این بار نیز بر من ثابت شد که «و من یتوکل الی الله فهو حسبه» زیرا در ملایر زمینه رشدی برایم پیش آمد که برای آنان که با ارتباط در شهرستان همدان ماندند چنین نشد. پیوسته دو بیتی بابا طاهر عریان را به یاد می‌آوردم که:

خداوندا به فریاد دلم رس کس بی کس تویی مو مانده بی کس

همه گویند که طاهر کس نداره خدا یار موئه چه حاجتم کس

پس از طی مراحل اداری روز ۱۳۵۸/۸/۲۱ خدمتم را به عنوان دبیر در آموزش و پرورش ملایر شروع کردم. با توجه به اینکه حدود دو ماه از سال تحصیلی گذشته بود برخی از دروس هنوز معلم نداشتند. لذا مرا به دو دبیرستان معرفی و علاوه بر دروس تخصصی جغرافیا در کلاس دوم دبیرستان، تدریس دروس دیگر از جمله زبان انگلیسی هم به من سپرده شد. مسلماً در این زمان از سال، کلاسهایی که معلمان قدیمی انتخاب نمی‌کنند خالی می‌مانند. از جمله یکی از دبیرستانهایی که مرا برای تدریس جغرافیا معرفی کردند، به «تگزاس» معروف

بود. دانش‌آموزان خاصی داشت که مجال شرح آن در این نوشتار نیست. بخصوص که پس از انقلاب اسلامی برخی از ضوابط مدیریت قبلی هم قابل اجرا نبود. به لطف خدا با تجربه‌ای که از قبل داشتم کلاس را اداره کردم.

تجاری آموزشی قبل از استخدام

۱- تدریس خصوصی: من در دوره تحصیل در دبیرستان علاقه زیادی به زبان انگلیسی داشتم به ویژه گرامر و انشاء نویسی انگلیسی که در آن زمان جزء مواد امتحان نهایی ششم دبیرستان بود را خوب بلد بودم. از وقتی کلاس دهم بودم در طول سال تحصیلی و تابستانها برای بعضی از دانش‌آموزان که در درس زبان تجدید می‌شدند زبان درس می‌دادم.

۲- در اردیبهشت ۱۳۵۲ هنگامی که دانشجوی لیسانس بودم مطلع شدم توسط گروه زبان از دانشجویان آزمونی گرفته می‌شود کسانی که حد نصاب را بیاورند از طریق امور دانشجویی به آموزش و پرورش معرفی می‌شوند. در آزمون زبان شرکت کردم و حد نصاب لازم را کسب نمودم. لذا در تابستان ۱۳۵۲ به آموزش و پرورش همدمان معرفی شدم تا برای کلاسهای تقویتی و تجدیدی که توسط آموزش و پرورش برگزار می‌شد، تدریس کنم. دو ماه در این کلاسها تدریس کردم. تجربه ای بسیار خوبی برای من بود، درآمدی نیز همراه داشت.

مهر ماه ۱۳۵۲ مجدداً در آزمون زبان شرکت کردم با کسب حد نصاب به آموزش و پرورش ناحیه جنوب تهران معرفی شدم و حکم تدریس هفته‌ای ۴ ساعت زبان انگلیسی برای دبیرستانی در محدوده میدان خراسان

برای من صادر شد. در آن زمان مقطع راهنمایی به تازگی راه اندازی شده بود و در این دبیرستان اغلب دانش آموزان مردودی کلاس نهم قدیم از کل ناحیه ثبت نام شده بودند. تعداد دانش آموزان زیاد و از نظر درسی ضعیف بودند، از طرفی من خیلی جوان و نحیف بودم. جلسه اول که معاون دبیرستان مرا به عنوان معلم زبان به کلاس معرفی کرد و رفت، چند دقیقه ای پشت در قدم می زد. به نظر می رسید اطمینان نداشت که بتوانم کلاس را اداره کنم. به ویژه که بعداً متوجه شدم دانشجوی دیگری قبل از من یک جلسه به کلاس رفته و دیگر ادامه نداده و این کلاس یک ماه از سال بدون معلم بوده است. به لطف خدا با تلاش و صبوری و دلسوزی و اینکه اختلاف سنی کمی با دانش آموزان داشتم توانستم تا پایان سال تحصیلی کلاس را اداره کنم. تجربه بسیار خوبی برای من بود به ویژه وقتی در ملایر برای تدریس به دبیرستان امیرکبیر (تگزاس) معرفی شدم.

۳- سومین تجربه تدریس من مربوط به سال ۱۳۵۶ است. هنگامی که دانشجوی فوق لیسانس بودم، توسط یکی از دانشجویان که معلم نیز بود برای تدریس در یک دبیرستان ملی (غیر انتفاعی امروز) به نام «بهار امید» در حوالی میدان انقلاب تهران معرفی شدم. قرارداد تدریس هفته ای ۶ ساعت جغرافیا برای کلاس دوم دبیرستان در رشته اقتصاد و علوم اجتماعی تدریس کنم. مدرسه عجیبی بود. برخی معلمان به طنز آن را «پاییز امید» می گفتند. کلاس دوم عجیب بود. دانش آموزانی با ریش و سبیل و مردودی هایی که دیگر اجازه ادامه تحصیل در دبیرستانهای روزانه دولتی را نداشتند، در این دبیرستان ثبت نام شده بودند. دانش آموزان از دو گروه اجتماعی متفاوت بودند. نیمی با وضع مالی بسیار خوب که با بنز و ب. ام. و به مدرسه می آمدند و نیمی دیگر افرادی که برای تامین مخارج خود و خانواده مجبور به کار شبانه از جمله نگهبانی یا رانندگی بودند و از فرط خستگی خوابشان را به کلاس می آوردند. به هر حال هر دو گروه انگیزه ای برای تحصیل نداشتند.

اولین جلسه ای که به کلاس رفتم و پشت میز معلم قرار گرفتم، بعضی دانش‌آموزان فکر کردند که من هم محصل هستم و برای شوخی پشت میز معلم رفته‌ام. لذا همچنان سر و صدا می‌کردند به ناچار ایستادم و به حیاط مدرسه نگاه کردم. دانش‌آموزی فریاد زد «بچه‌ها آقا» کلاس کمی ساکت شد. فردی از انتهای کلاس فریاد زد «دیپلم گرفتی آمدی» با خونسردی نگاهی کردم و با مکث گفتم بله لیسانس را گرفتم و به زودی فوق لیسانس را از دانشگاه تهران خواهم گرفت. کلاس کمی ساکت شد. ادامه دادم امروز آزمایشی آمده‌ام بینم کلاس شما را می‌پسندم یا نه. حالا من شرایط خود را می‌گویم و این جلسه را تدریس می‌کنم. شما هم اگر شیوه تدریس مرا دوست نداشتید بگویید تا تصمیم بگیریم. کلاس کاملاً ساکت شد. خیلی جدی ولی با زبان ساده شروع به تدریس چگونگی شکل‌گیری ناهمواریهای ایران در دورانهای زمین‌شناسی کردم. و مثالهای زیاد و ملموس زدم. گرچه اغلب حال درس خواندن نداشتند در پایان کلاس با زبان خودشان که «آقا خیلی باحالی، خیلی مخلصیم» اعلام رضایت کردند. آن سال تحصیلی هم تجربه بسیار خوبی برایم بود بطوری که تدریس در دبیرستان امیرکبیر (تگزاس) را برایم آسان می‌کرد.

با این تجارب پراکنده سال ۱۳۵۸ تدریس در دبیرستانهای ملایر را آغاز کردم و با علاقه و موفقیت سال اول را به پایان رساندم. آن سال در شهرستان ملایر تنها دبیری که مدرک فوق لیسانس داشت، من بودم. لذا سال ۱۳۵۹ یعنی سال دوم تدریس فقط دروس جغرافیای سال چهارم رشته اقتصاد به من داده شد. با تمام توان و با عشق هفته ای ۵۴ ساعت (۳۶ ساعت روزانه و ۱۸ ساعت شبانه) تدریس می‌کردم. مجرد بودم و بخاطر سرمای زمستان و سختی آمد و شد در ملایر اطاق اجاره کرده بودم و فقط آخر هفته به همدان می‌رفتم. لذا تمام وقتم به مطالعه و تصحیح اوراق امتحانی که هر هفته از دانش‌آموزان می‌گرفتم می‌شد. هر هفته یک آزمون کوچک (کوئیز) می‌گرفتم تا دانش‌آموزان برای امتحان نهایی آماده شوند.

سال ۱۳۵۹ مرحوم شهید رجایی وزیر آموزش و پرورش وقت دستوری مبنی بر بازگشایی دانشسراهای راهنمایی تحصیلی قبل از انقلاب اسلامی تحت عنوان "مراکز تربیت معلم" صادر کردند. روزی در دبیرستان مشغول تدریس بودم که رئیس دبیرستان به کلاس آمد و گفت همین الان به دفتر رئیس اداره بروید. بی خبر از همه چیز به دفتر رئیس اداره رفتم. بسیار احترام کرد و مرا به دو نفر که یکی از اداره کل تربیت معلم وزارت و دیگری مسئول تربیت معلم استان بود معرفی کرد و مسئله راه اندازی و تبدیل دانشسرای مقدماتی به مرکز تربیت معلم ملایر و انتخاب مرا به عنوان رئیس مرکز مطرح نمود. ضمن تشکر اظهار داشتم که علاقه مندم تدریس را ادامه دهم و تجربه کار اجرایی ندارم. گفته شد چون شما دارای مدرک فوق لیسانس هستید و مرکز دانشجویی کاردانی تربیت خواهد کرد، شما را انتخاب کرده ایم و همه شکل کمک خواهیم کرد. به هر حال پذیرفتم و پس از چند ماه تلاش بی وقفه با یاری خدا و همکاری صمیمانه مسئولین استان و شهرستان "مرکز تربیت معلم شهدای محراب ملایر" آماده و از سال ۱۳۶۱ دانشجوی پذیرفت. من علاوه بر کار اجرایی و ریاست مرکز هفته ای ۶ ساعت نیز «روش تدریس علوم اجتماعی» را ارائه می دادم. با توجه به اینکه بعد از انقلاب فرهنگی دانشگاه ها فعال نبودند، دانشجویان مستعد و خوبی جذب مراکز تربیت معلم می شوند. عده زیادی از فارغ التحصیلان این مراکز پس از اخذ کاردانی ادامه تحصیل داده و منشأ خدمات زیادی شدند. کار در تربیت معلم ملایر فرصت بسیار خوبی برای کسب تجربه آموزشی و اجرایی برای من بود. به ویژه دو جریان برای من بسیار مفید و مغتنم بود.

۱- شرکت در جلسات قرائت و تفسیر قرآن که هفته ای یک شب با مدیریت یکی از دبیران (آقای محمود ضیایی) و شرکت فرهنگیان تشکیل می شد و بسیار قابل استفاده بود.

۲- از بدو فعالیت مرکز تربیت معلم، شبهای دوشنبه امام جمعه شهر (مرحوم آیه الله سید رضا فاضلیان) به مرکز می آمدند و پس از برگزاری نماز مغرب و عشا جلسات بسیار صمیمی با دانشجویان داشتند. در این

جلسات علاوه بر تفسیر موضوعی قرآن و طرح مسائل اخلاقی به سوالات دانشجویان پاسخ داده می شد و به دانشجویان فرصت تفکر و اظهار نظر در مورد مباحث را می دادند. نفس حق، عامل بودن و صمیمیت ایشان تاثیر عمیقی بر مستمعین از جمله خود من داشت. که شاید اگر از بدو استخدام در شهر همدان می ماندم چنین توفیقاتی نداشتم و همیشه این فرمایش قرآنی را در نظر داشتم که «عصی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» (بقره ۲۱۶)

انتقال به همدان

اوایل سال ۱۳۶۳ با حکم مدیر کل آموزش و پرورش استان همدان با سمت «مسئول تربیت معلم استان» و با حفظ سمت «رئیس مرکز تربیت معلم شهید مقصودی همدان» به همدان منتقل شدم. با تجربه های آموخته در ملایر به ساماندهی مرکز نوبنیاد شهید مقصودی پرداختم. چند ساعتی هم تدریس داشتم. اگرچه حوزه کاری من از یک مرکز به چند مرکز در سطح استان گسترش یافته بود، اما حضور در کنار خانواده، رسیدگی به همه امور را میسر می کرد به ویژه اینکه در آن زمان به دلیل تقدسی که همه برای کار و خدمت جهادی قائل بودند، خستگی مفهومی نداشت.

آذر ماه ۱۳۶۳ با خانم تهمین ابراهیمی ازدواج کردم. ایشان که خود دبیری جوان و پرتلاش بودند با همراهی و همدلی، یاور صدیقی برای پیشبرد اهداف آموزش و اجرایی من بودند.

اواسط سال ۱۳۶۴ یکی از همکاران تربیت معلم آگهی پذیرش عضو هیات علمی دانشگاه شهید چمران اهواز را برای من آورد. من که فکر می کردم و هنوز هم باور دارم. بهترین کار «تربیت معلم» برای یک جامعه است.

و دبیر رسمی قطعی بودم، همچنان علاقمند به ادامه کار در تربیت معلم بودم و چنان غرق در این کار شده بودم که درخواست های قبلی خودجهت استخدام در دانشگاه را در ستاد انقلاب فرهنگی را فراموش کرده و پیگیری نمی کردم. با اصرار دوستم فرم آگهی را تکمیل و به همراه کپی مدرکم برای دانشگاه شهید چمران اهواز فرستادم. پس از چند روز تلفنی از من خواسته شد تا به دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی مراجعه کنم. در یکی از روزهای سرد اوایل بهمن به اتفاق همسرم به سمت اهواز حرکت کردیم. از همدان تا خرم آباد برف و سرما بود. پس از آن هوا مناسب تر شد. به اهواز که رسیدیم هوا بهاری بود. به دانشکده ادبیات در فلکه سه گوش (مولوی) رفتم و سراغ گروه جغرافیا را گرفتم متوجه شدم که جذب متخصص جغرافیا برای عضویت در گروه تاریخ است. آن سالها گروه تاریخ مجری رشته دبیری تاریخ بود که در سرفصل آن رشته ۳۰ واحد درس جغرافیا منظور شده بود و دانشجویان تعهد دبیری و کار در آموزش و پرورش داشتند. لذا به گروه تاریخ هدایت شدم. وقتی در طبقه دوم ساختمان قدیمی سه گوش به طرف گروه تاریخ می رفتم. درب اتاقی باز بود و یک روحانی سید پشت میز نشسته بود. ایشان را شناختم زیرا در دانشگاه تهران با ایشان هم دانشکده بودیم.

آقای سید خلیل باستان تا مرا دید شناخت. بسیار لطف کرد و در مورد نیاز دانشکده به عضو هیات علمی و امکانات دانشکده و دانشگاه صحبت کرد. سپس مدیر گروه آقای دکتر هوشنگ جباری را هم به دفتر خواستند و ضمن معرفی من پیشنهاد نمود تا انجام فرایند اداری همکاری را به صورت حق التدریس شروع کنم و هفته ای یک یا دو روز به دانشکده بیایم، با توجه به مسئولیتی که در تربیت معلم همدان داشتم، این امر برایم مقدور نبود. لذا پس از انجام مراحل اداری از مهر ۱۳۶۵ از وزارت آموزش و پرورش به وزارت علوم و آموزش عالی منتقل و کارم را با عنوان مربی در گروه آموزشی تاریخ شروع کردم.

آغاز فعالیت در دانشگاه شهید چمران اهواز

مهر ۱۳۶۵ به اهواز آمده و طبق برنامه تنظیمی گروه تدریس را شروع کردم. ماه اول خانواده را نیاورده بودم و در مهمانسرای دانشگاه مستقر بودم، هنوز جنگ ادامه داشت. وسایل آمد و شد بین شهری از جمله قطار و اتوبوس محدود بود از سویی برنامه درسی من از شنبه تا پنجشنبه تنظیم شده بود و مجال رفتن و سرکشی به خانواده نبود. همسرم با دو نوزاد دو قلو که مرداد ۱۳۶۵ خدا به ما عطا فرموده بود، در شهرستان و من اهواز بودم. از سویی برخی بستگان و دوستان سرزنش می کردند که با این شرایط موطن خود و فامیل را رها کرده و غربت را انتخاب کرده ام. با مسائل و مشکلات متعددی روبرو بودم. از جمله حقوق آموزش و پرورش قطع شده بود و هنوز حقوق دانشگاه جاری نشده بود. مسکن که قرار بود از سوی دانشگاه در اختیارم قرار گیرد، آماده نبود. مشکلات متعددی بود که چند بار از کرده پشیمان به فکر انصراف از انتقال و بازگشت به همدان بودم. چه ردیف حقوقی من تا اسفند ۱۳۶۵ در آموزش و پرورش باقی بود. اما با لطف و مدد خدای بزرگ و همکاری مدیر محترم گروه آقای دکتر هوشنگ جباری بر مشکلات فائق آمده و ادامه دادم. آقای دکتر جباری که خود لیسانس تاریخ و جغرافیا بود. علاقه زیادی به رشته جغرافیا داشت و به درستی معتقد بود تحلیل‌های تاریخی بدون تبیین شرایط جغرافیایی ناقص و عدم توجه به تاریخ در پدیده های مکانی و جغرافیایی تبیین صحیحی بدست نمی دهد. لذا بسیار علاقمند بودند که گرایش جغرافیا در گروه تقویت شود. اکنون که پس از ۳۷ سال این سطور را می‌نگارم مشکلات و کاستی‌های آن روز خاطرات شیرین امروز من هستند که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود.

خاطرات سال اول حضور در دانشگاه شهید چمران اهواز

۱- اولین کلاس: یکی از درسهایی که در اولین نیمسال تدریس در دانشگاه به من واگذار شده بود درس «جغرافیای تاریخی» بود که برای همه دانشجویان ترم آخر تاریخ الزامی بود. حدود ۳۰ دانشجو در کلاس حاضر بودند. خود را معرفی کرده و درس را شروع کردم. دانشجویان از آن گروه مستمعین بودند که صاحب

سخن را برسر ذوق می آوردند. دانشجویانی موقر، علاقمند و با انگیزه که مدرس را به کار بیشتر وامی داشتند و تلخی سختیها و مشکلات را فراموش کرده بر ماندن ترغیب می شدم. اغلب دانشجویان آن کلاس پس از فارغ التحصیلی منشا خدمات زیادی شدند. برخی تا مقطع دکتری ادامه دادند که از آن جمله دوست و برادر عزیزم آقای دکتر محمدرضا علم استاد تمام کنونی گروه تاریخ می باشد که مسئولیتهای مختلفی در دانشکده، دانشگاه و وزارت عتف داشتند. آقای عبدالرحمن سلیمانی نیز پس از فراغت از تحصیل مدیریت امور عمومی دانشگاه را بعهده گرفت. آقای محمد روستایی که معاون جهاد دانشگاهی استان شد و برخی از دانشجویان از فرماندهان سپاه منشا خدمت بوده و هستند.

خاطره با شهید سید محمد موسوی

از جمله خاطرات ماندگار من آشنایی با شهید سید محمد موسوی بود. او که ابتدا دانشجوی رشته فیزیک دانشکده علوم بود و پس از حضور در جبهه و جانباز شدن و قطع دست راستش به تاریخ تغییر رشته داده بود. انسان فوق العاده ای بود. چهره ای متبسم و نگاه نافذی داشت. عضو انجمن اسلامی دانشکده بود. با آنکه تنها یک دست داشت هر روز صبح زود چند قرص نان می خرید روی فرمان دوچرخه می گذاشت و برای صبحانه دوستانش به انجمن می آورد. اهل بروجرد بود. هنگامی که متوجه شد من قصد اجاره منزل دارم بخشی از وقت خود را صرف جستجو جهت تهیه منزل برای من کرد و در نهایت از طریق یکی از دوستانش یک طبقه در حوالی خیابان امام خمینی برایم پیدا کرد. خود او نیز که به تازگی ازدواج کرده بود در خوابگاه متاهلین ساکن بود. هنگامی که با خانواده در منزل اجاره ای ساکن شدم، شبی با همسرش به دیدن خانواده ام آمد. یک پاکت انار نیز با خود آورده بود. صحبت از رفتن مجدد ایشان به جبهه شد. به او گفتم شما دین خود را ادا کرده اید. تازه ازدواج کرده اید بهتر است بمانید و درستان را تمام کنید. پاسخ ایشان لبخندی بیش نبود.

پس از چند روز با سپاه محمد رسول الله به جبهه رفت و برای همیشه آسمانی شد. روزی که پیکرش را به دانشکده آوردند باران شدیدی گرفت. یکی از دوستان در یادواره‌اش نوشت: «آسمان هم در رفتنش گریست» هنوز چهره مهربان و مصمم او در خاطر هست و لبخند آخرش را فراموش نمی‌کنم. امید که با سرور شهیدان محشور باشد و روز دیدار مجدد شرمسارشان نباشیم.

خاطره بمباران

بعد از ظهر یکی از روزهای سال ۱۳۶۵ در ساختمان سه گوش مشغول تدریس بودم که ناگه صدای مهیبی آمد و کلاس تاریک شد. به اتفاق دانشجویان به راهرو باریک دانشکده آمدیم. متوجه شدیم بمبی نزدیکی پل فلزی افتاده است. در آن سال ظرف یک روز پنجاه نقطه اهواز توسط هواپیماهای دشمن بعثی بمباران شد و یکی از هدفها پل فلزی بود که به لطف خدا به پل آسیبی نرسید. روحیه دانشجویان دختر و پسر تحسین‌برانگیز بود، انگار اتفاقی نیفتاده به پیشنهاد خود دانشجویان به کلاس برگشتیم و درس را ادامه دادیم.

بهمن ماه ۱۳۶۶ عضو هیات علمی دیگری با مدرک فوق لیسانس جغرافیا در گروه تاریخ جذب شد که به اتفاق ایشان واحدهای گرایشی ارائه می‌شد. لیکن همکاری وی بیش از یک ترم ادامه نیافت به دانشگاه دیگری رفتند. در سال ۱۳۶۸ رشته دبیری تاریخ به تاریخ آزاد تغییر کرد و از ۳۰ واحد درس گرایشی جغرافیا فقط ۶ واحد در کاتالوگ جدید مانده بود. در آن زمان من مدیریت امور آموزش دانشگاه را به عهده داشتم. برای روشن شدن وضعیت خودم با ریاست محترم وقت دانشگاه آقای دکتر عبدالرسول کاظم‌پور صحبت کردم. ایشان طی ابلاغی مسئولیت جذب حداقل دو عضو متخصص و راه‌اندازی رشته جغرافیا را به من دادند. تا سال ۱۳۶۹ دو نفر کارشناس ارشد جذب و حکم هیات علمی برایشان صادر گردید و مقرر شد تا جذب دانشجوی کارهای پژوهش انجام دهند. که یک نفر از ایشان برای ادامه تحصیل به خارج کشور رفت و دیگر برنگشت. همچنین آقای دکتر محمدعلی مولازاده که در دانشگاه گلاسکو در مقطع دکتری تحصیل می‌کرد

برای دانشگاه بورس شد که پس از فراغت از تحصیل نامبرده و مراجعه ایشان در سال ۱۳۷۲ موافقت اصولی تشکیل گروه جغرافیا از دفتر گسترش وزارت علوم اخذ گردید و اولین ورودی دانشجویان رشته جغرافیا در مقطع کارشناسی از بهمن ۱۳۷۴ پذیرفته شدند.

در آن زمان به لحاظ محدودیت جا تنها یک اطاق کوچک به گروه جغرافیا اختصاص داده شده بود و هر سه عضو هیات علمی که یکی هم مدیر گروه بود در یک اطاق مستقر شده بودیم. هنگامی که عضو گروه تاریخ بودم با حمایت مدیر محترم وقت گروه تاریخ (آقای دکتر هوشنگ جباری) تعدادی از منابع و کتابهای تخصصی جغرافیا و چندین برگ نقشه عمومی خریداری کردم که در کتابخانه دانشکده نگهداری می شد. همچنین یک عدد میز روش ترسیم جهت ارائه درس نقشه خوانی خریداری شده بود که در اطاق کار خودم قرار داشت. لذا در بدو تشکیل گروه از این امکانات استفاده می شد.

همچنین با عنایت مدیر محترم وقت گروه زمین شناسی از لوازم و امکانات آزمایشگاه و کارگاه گروه زمین شناسی برای تدریس برخی دروس نظیر نقشه برداری و ژئومورفولوژی استفاده می شد و برخی از دروس توسط اعضا محترم هیات علمی گروه زمین شناسی و هیدرولوژی ارائه می گردید. تا اینکه به لطف خدا به مرور کارگاه جغرافیا در سوله ای که کنار پل پنجم که به قطعه ۹ هکتاری معروف بود و ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات نام داشت تجهیز و راه اندازی شد. با انتقال دانشکده از سه گوش به پردیس دانشگاه اکنون سایت و کارگاه در محل دانشکده جدید ادبیات می باشد.

ادامه تحصیل در دوره دکتری

سال ۱۳۶۹ در آزمون اعزام به خارج که توسط وزارت علوم برگزار می گردید، شرکت و قبول شدم. لیکن به دلیل مسائل خانوادگی و با توجه به ظرفیت و توان دانشگاه های کشور در رشته جغرافیا، بورس خارج را به داخل تبدیل کرده و از دانشگاه تهران پذیرش گرفتم. اعلام نتایج و انجام مراحل اداری طولانی شد لذا از

مهر ۱۳۷۳ تحصیل در دوره دکتری جغرافیای انسانی را در دانشگاه تهران شروع کردم. برای اینکه همه توان خود را به تحصیل اختصاص دهم، با خانواده در کرج ساکن شدیم. چه این شهر برای همسرم که دبیر بود مناسب‌تر از تهران بود و از نظر دسترسی و وسائل نقلیه آمد و شد به دانشگاه تهران برای من آسان بود.

در مقطع دکتری از محضر استادان بزرگواری چون مرحوم دکتر پرویز کردوانی، مرحوم دکتر حسین شکوئی، مرحوم دکتر شاپور گودرزی‌نژاد، مرحومه دکتر فاطمه بهروز، آقای دکتر محمدتقی رهنمایی، دکتر مسعود مهدوی و آقای دکتر رحمت الله فرهودی بهره‌ها بردم. به ویژه حضور در کلاس درس دکتر حسین شکویی استاد دانشگاه تربیت مدرس تهران و چهره ماندگار کشوری، دریچه‌ای نو و وسیع در حوزه فلسفه جغرافیا و روابط انسان، ایدئولوژی و محیط بر روی من گشود. او که معتقد بود "در ظلمت بی‌عقیدگی نمی‌توان به تحلیل‌های اطمینان بخش جغرافیایی دست یافت"، مرا به مطالعه و تحقیق و تدریس نظریات و مکاتب جغرافیایی واداشت. همچنین مرحوم آقای دکتر پرویز کردوانی که سالها افتخار شاگردی ایشان را داشتم و رساله دکتری خود را تحت عنوان «نقش کشاورزی در توسعه دشت آزادگان» را به راهنمایی ایشان تدوین کردم.

پس از اتمام دوره آموزشی و قبولی درآزمون جامع دکتری، بنا به ضرورت با حکم ریاست وقت دانشگاه آقای دکتر منصور سیاری به ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی منسوب شدم و مجدداً با خانواده به اهواز برگشتم. گرچه پذیرش این مسئولیت سبب شد که کار انجام رساله طولانی‌تر شود لیکن به لطف خدا در تیر ماه ۱۳۷۹ از رساله دکتری خود دفاع و موفق به اخذ دکتری در رشته جغرافیای انسانی شدم و سپس به مرتبه استادیاری ارتقاء یافتم و با ایده‌های جدید علمی و پژوهشی کار در گروه و دانشکده را ادامه دادم. سال ۱۳۸۴ اولین دانشجویان کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری در گروه پذیرفته شدند. سال ۱۳۹۲ نیز گروه در مقطع دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری دانشجو پذیرفت. حضور دانشجویان تحصیلات تکمیلی زمینه

فعالیت پژوهشی بیشتری را فراهم می‌کرد و موجب رشد علمی و پژوهشی گروه و دانشکده بود. به هر حال ۱۳۸۹ به مرتبه دانشیاری و سال ۱۳۹۸ به مرتبه استادی ارتقاء یافتیم.

از ابتدای ورود به دانشگاه معتقد بوده و هستم که هر عضو هیات علمی در چهار حوزه رسالت دارد:

۱- آموزش که رسالت اولیه و اصلی اوست و از این طریق نیروی متخصص تربیت می‌کند.

۲- پژوهش که لازمه رشد هر استاد و مایه به روز شدن اطلاعات علمی او می‌باشد.

۳- امور اجرایی و مدیریتی که بسترساز فعالیتهای آموزشی و پژوهشی است و به اعتقاد من هر عضو هیات علمی لازم است در پیشبرد اهداف دانشگاه مشارکت فعال داشته باشد.

۴- امور فرهنگی و اجتماعی، رسالت دیگر عضو هیات علمی حضور در صحنه‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه می‌باشد.

بر پایه مباحث فوق بخشی از فعالیتهای چند ساله خود را در ذیل ارائه می‌نماید:

۱- فعالیتهای آموزشی:

چنانکه گذشت از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۲ دروس گرایشی رشته تاریخ را در مقطع کارشناسی تدریس نموده‌ام سپس با راه‌اندازی رشته جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری و پذیرش دانشجو از بهمن ماه ۱۳۷۴ دروس تخصصی این رشته از جمله فلسفه جغرافیا، توانهای محیطی، تفسیر نقشه‌های موضوعی، روابط متقابل شهر و روستا، آمایش سرزمین، جغرافیا روستایی، جغرافیای فرهنگی، جغرافیای گردشگری .. را تدریس نموده‌ام چه در ابتدا گروه با سه عضو هیات علمی فعالیت خود را شروع کرد. به تدریج که همکاران به گروه پیوستند، تدریس برخی از دروس را به عهده گرفتند. اما به درس فلسفه جغرافیا علاقه خاص دارم، لذا از بدو تشکیل گروه تا ۱۳۹۸ که در مقطع کارشناسی تدریس می‌کردم این درس را برای دانشجویان ترم اول کارشناسی ارائه می‌کردم

تا بتوانم نگاهی نو به جغرافیا به دانشجویان بدهم. از سویی این درس پایه اغلب دروس کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری می‌باشد.

از سال ۱۳۸۴ با پذیرش دانشجوی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری تدریس دروس، مکاتب و نظریه‌های جغرافیای شهری، دیدگاه‌ها و نظریه‌های توسعه روستایی، روش تحقیق در برنامه‌ریزی شهری، مخاطرات محیطی و جغرافیای طبیعی شهر را عهده‌دار بوده‌ام.

از سال ۱۳۹۲ نیز با پذیرش دانشجوی دکتری دو درس روش‌شناسی تحقیق و آینده پژوهشی در برنامه‌ریزی شهری و برنامه‌ریزی محیط زیست شهری را تدریس نموده‌ام.

اگر بخواهم حاصل تجربه آموزشی حدود پنجاه سال خود را ارائه نمایم ضروری است به نوع نگاه به آموزش اشاره کنم. معتقدم معلمی در همه مقاطع انتقال اطلاعات علمی نیست بلکه یک رسالت است و آن رسالت «انسان سازی» است و برای انجام این مهم استاد باید ابتدا خودسازی و خود مواظبتی داشته باشد و بر این اساس با دانشجویان ارتباط علمی برای آموزشی موثر برقرار کند. لذا من یک جلسه موفق درس را در رعایت پنج مورد که به اختصار به آن پنج «ت» می‌گویم می‌دانم.

۱- توکل: تدریس با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع شود. مدرس با توکل به خدا آغاز سخن کند. و درس را ارائه نماید نه با اتکا به آموخته‌های خود. چه اوست که کلام را بر زبان جاری می‌سازد و دل‌ها را برای پذیرش کلام رام و نرم می‌نماید. با ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و انجام فعالیت آموزشی در کلاس فراهم می‌شود و آموزش موثر می‌افتد و برکت می‌یابد.

۲- تسلط: تسلط مدرس به موضوعی که تدریس می‌کند و اشراف او به مباحث مرتبط با درس در جلب توجه دانشجو بسیار موثر است. پرداختن به موضوع، کلی‌گویی نکردن، حاشیه نرفتن نشان از این تسلط است

و بهترین روش آن است که مدرس با هر سابقه علمی که دارد قبل از ورود به کلاس و ارائه درس موضوع را مرور و با یادداشت مبحث را ارائه نماید.

۳- تعامل: تعامل علمی با دانشجویان و اجازه مشارکت و طرح سوال توسط دانشجویان بهترین روش آموزشی است که هم سبب نشاط دانشجو می شود و هم شهامت طرح سوال و اظهار نظر به آنان می دهد.

۴- تغافل یا تجاهل: گاه در کلاس به ویژه در دوره کارشناسی که تعداد بیشتر و دانشجویان جوانتر هستند. گاهی حرف نامناسبی زده می شود و یا حرکتی که در شان کلاس نیست اتفاق می افتد. بهترین شیوه آن است که مدرس خود را به تغافل یا تجاهل بزند. انگار که استاد چیزی ندیده یا نشنیده تا هم کلاس از بحث اصلی به حاشیه نرود و هم حرمت دانشجو در جمع حفظ گردد.

۵- تناسب و تعادل: در یک آموزش موفق استاد مباحث درسی خود را با توجه به مقطع تحصیلی و سطح علمی مخاطبین ارائه نماید. انتخاب منبع درسی یا تعیین میزان تکلیف درسی با مقطع و ظرفیت دانشجویان متناسب باشد. ارائه درس با بیانی ساده و روان بسیار مهم است. پرهیز از بکارگیری واژه‌های ثقیل و غیررایج در آموزش بسیار موثر است. تعادل در حجم متون درسی-توزیع متناسب سوالهای آزمون تعادل در ارزشیابی دانشجویان در پیشبرد اهداف آموزش نقش زیادی دارد.

۲- فعالیت پژوهشی:

فعالیت‌های پژوهشی مرتبط با دروسی که تدریس کرده ام و سایر زمینه های مورد علاقه را به صورت انفرادی یا گروهی انجام داده ام. علاوه بر همکاری علمی و پژوهشی با همکاران عضو هیات علمی از توان دانشجویان تحصیلات تکمیلی نیز در امر پروژه ها در جهت تشویق و هدایت آنها به امر پژوهش استفاده کرده ام. اگرچه

فهرست فعالیت‌های پژوهشی اینجانب در سامانه پژوهشی دانشگاه ثبت شده است. خلاصه‌ای از آن را به شرح ذیل ارائه می‌نمایم.

چاپ بیش از صد مقاله علمی و پژوهشی در مجلات مختلف داخلی و خارجی

ارائه و چاپ سی و پنج مقاله در کنفرانس‌های علمی

تالیف نه عنوان کتب، ترجمه دو عنوان کتاب و ویرایش علمی چهار عنوان کتاب

مجری ۱۱ طرح تحقیقاتی خاتمه یافته با خارج از دانشگاه از طریق دفتر ارتباط با صنعت و جامعه دانشگاه و یک طرح داخلی و یک طرح که مرحله نهایی را جهت اخذ گواهی می‌گذرانند.

استاد راهنما و مشاور بیش از ۱۲۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، سنجش از دور و عمران‌گرایش راه و ترابری، استاد راهنما و مشاور ۱۴ رساله دکتری در رشته جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، داوری رساله‌های دکتری و پایان‌نامه‌های ارشد رشته جغرافیا و مقالات مجلت علمی و پژوهشی.

ارائه و شرکت در کارگاه‌های علمی

عضویت در کارگروه‌های تخصصی سازمانها و نهادها و شرکت در این کارگروه‌ها به عنوان نماینده دانشگاه از جمله: شهرداری اهواز (عضو شورای برنامه‌ریزی) میراث فرهنگی، سازمان محیط زیست، فرمانداری اهواز (شورای نامگذاری)

دبیر علمی اولین همایش بافتهای فرسوده شهری در اهواز

عضو هیات تحریریه مجلات علمی و پژوهشی معتبر از جمله:

فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات توسعه پایدار شهری و منطقه‌ای

دوفصلنامه جغرافیای اجتماعی شهر، دانشگاه کرمان

فصلنامه چشم‌انداز شهرهای آینده، دانشگاه خوارزمی تهران

فصلنامه پژوهشهای جغرافیای اقتصادی دانشگاه زنجان

فصلنامه توسعه فضاهای پیراشهری، انجمن علمی جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی ایران

دو فصلنامه مطالعات شهری و روستایی دانشگاه زابل

۳- فعالیت اجرایی:

با اعتقاد به لزوم همکاری و همیاری اعضای هیات علمی در پیشبرد اهداف آموزش عالی و دانشگاه پیوسته با حفظ سمت آموزشی مسئولیتهای اجرایی مختلفی را داشته‌ام و از دومین سال ورود به دانشگاه شهید چمران اهواز با همه روسای محترم دانشگاه در سمتهای مختلف همکاری اجرایی داشته‌ام. بطوری که گاه برخی از دوستان از این که با سلاطین مختلف سیاسی همکاری می‌کردم بر من خرده می‌گرفتند. در حالی که معتقد بوده و هستم که دانشگاه متعلق به هیچ جناح یا سلیقه‌ای نیست و متعلق به جامعه و نظام است و با برنامه‌ای تعریف شده از سوی وزارت فعالیت می‌کند. لذا هرگاه مسئولیتی به من سپرده شده سعی کرده‌ام به بهترین شکل انجام وظیفه نمایم و تا پایان دوره مدیریت با تمام توان فعالیت کنم. اهم مسئولیتهای اجرایی اینجانب عبارتند از:

مدیر خدمات آموزشی دانشگاه به مدت ۳ سه سال از ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹

معاون آموزشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی به مدت ۳ سه سال از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳

رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی از حدود شش سال از بهمن ۱۳۷۴ تا تیر ۱۳۸۰

مدیر گروه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری به مدت ۴ سال از آبان ۱۳۸۰ تا بهمن ۱۳۸۴

رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی به مدت حدودی دو سال از بهمن ۱۳۸۴ تا آبان ۱۳۸۶

معاون آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه به مدت پنج سال از آبان ۱۳۸۶ تا آبان ۱۳۹۱

رئیس بنیاد نخبگان استان خوزستان به مدت دو سال از آبان ۱۳۹۱ تا دی ۱۳۹۳

مدیر گروه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری به مدت ۴ سال از مرداد ۱۳۹۵ تا مرداد ۱۳۹۹

عضو و دبیر هیات ممیزه دانشگاه از آبان ۱۳۸۶ تا آبان ۱۳۹۱

عضو هیات ممیزه دانشگاه از ۱۳۹۱ تا آبان ۱۳۹۳

عضو کمیسیون تخصصی علوم انسانی هیات ممیزه از ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵

عضو کمیسیون تخصصی ریاضی و زمین‌شناسی هیات ممیزه از ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷

(توضیح اینکه گروه جغرافیا حدود چهار سال به دانشکده علوم زمین منتقل شد. لذا پرونده‌های گروه در این

کمیته بررسی می‌شد. لیکن مجدداً به دانشکده ادبیات و علوم انسانی ملحق گردید.)

عضو هیات اجرایی جذب دانشگاه از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۹

دبیر هیات اجرایی جذب دانشگاه از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۳ و از ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹

عضو کارگروه بررسی صلاحیت عمومی دانشگاه از ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰

عضو هیات اجرایی جذب دانشگاه صنعتی خاتم الانبیا بهبهان از ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۱

عضو و دبیر هیات اجرایی جذب دانشگاه علمی کاربردی خوزستان از ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۰

عضو کمیسیون تخصصی علوم پایه و مهندسی شورای انتشارات دانشگاه از ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶

عضو کمیسیون تخصصی علوم انسانی شورای انتشارات دانشگاه از ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹

۴- فعالیتهای فرهنگی:

از بدو ورود به دانشگاه پیوسته با تشکلهای دانشجویی نظیر انجمن اسلامی دانشجویان، بسیج دانشجویی همکاری نزدیک داشته‌ام. همچنین با نهادهای فرهنگی دانشگاه از جمله دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، مدیریت فرهنگی دانشگاه همکاری نموده‌ام که برخی از آنها عبارتند از:

مشاور فرهنگی رئیس دانشگاه شهید چمران از ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۹

عضو کمیته نظارت بر نشریات دانشجویی

عضو کمیته ماده یک هیات ممیزه

عضو بسیج اساتید دانشگاه

معاون آموزشی بسیج اساتید استان خوزستان

حضور در برنامه‌های اجتماعی رادیو و تلویزیون خوزستان

ارائه سخنرانی به مناسبتها در ارگانها و نهادهای استان

افتخارات علمی:

استاد برگزیده و سرآمد آموزشی دانشگاه در سال ۱۳۹۷

پژوهشگر برگزیده دانشگاه در حوزه علوم انسانی در سال ۱۳۹۸

مجری مسئول طرح برگزیده دانشگاهی توسط وزارت علوم تحقیقات فناوری در سال ۱۴۰۰

استاد برگزیده و سرآمد آموزشی دانشگاه در سال ۱۴۰۱

پژوهشگر برگزیده دانشگاه در حوزه علوم انسانی در سال ۱۴۰۲

دانشگاه و رشته من

اما افتخار اصلی من خدمت در دانشگاه است. دانشگاهی که نام شهید دکتر چمران بر تارک آن می‌درخشد و ساختمانهایش بوی شهادت و رشادت می‌دهد و خاطرت مردان مرد را یادآور است. تنفس در آن مسئولیت‌آفرین و افتخاربرانگیز است. دانشگاهی که علاوه بر قدمت دیرینه‌اش در دوره فعالیت جدید به هفتاد سالگی نزدیک می‌شود با سابقه ای درخشان در تربیت دانش‌آموختگانی متخصص و متعهد و تولیدات علمی و پژوهشی مفید و کاربردی برای جامعه. دانشگاه خانه اول من است چه از بدو ورود همه اوقات خویش را در دانشگاه سپری کرده‌ام. روزها در دانشکده و شبها در کوی استادان دانشگاه با همکارانی اهل علم و فضل و جوانانی طالب علم و نشستن و در کنار انسانهای بزرگ و ممتازی چون مرحوم آقای سید محسن شفیعی (رئیس فقید نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه های استان خوزستان و مسئول نهاد نمایندگی دانشگاه شهید چمران) که از او درسهای فراوان اخلاقی و انسانی گرفتم که ذکر نمونه‌های آن در این مقال نمی‌گنجد. رضوان و رحمت الهی بر آن روحانی وارسته و بصیر باد.

افتخار می‌کنم گروهی که در سال ۱۳۷۳ با سه عضو هیات علمی تشکیل شد، تا دوازده عضو هیات علمی فعال رسید و یکی از قوی‌ترین گروه‌های دانشگاه‌های کشور هم به لحاظ هرم هیات علمی و هم تولیدات

علمی اعم از دانش آموختگان و آثار علمی می‌باشد. امید که با همت دوستان عزیزم همچنان توسعه و پیشرفت نماید.

اما جغرافیایی که به من آموخته شد و در مسیر آموزش و تحقیق آن قرار گرفتم نه یک جغرافیای ذهنی و توصیفی که یک علم تحلیلی و کاربردی است با دامنه‌ای گسترده در حوزه روابط متقابل انسان و محیط برای ساماندهی محیط زیست انسانها.

پس از سالها مطالعه و تحقیق در منابع قدیم و جدید و آثار دانشمندان داخلی و خارجی کاربرد جغرافیا را (آن گونه که ایولاکست در کتابش می‌نویسد) «جغرافیا نخست در خدمت جنگ» نمی‌دانم بلکه «جغرافیا را نخست در خدمت صلح» و پیشرفت زندگی انسانها می‌دانم. بدانسان که جغرافیدانان باستان و عصر اسلامی یافته‌ها و اکتشافات زیادی را به بشریت عرضه داشتند. اگرچه دیدگاه سوداگرانه غربیان به طبیعت پس از رنسانس جغرافیای استعماری و ژئوپولیتیک را ایجاد کرد و به دنبال آن تفکر جغرافیای امپریالیستی با طرح جبر جغرافیایی و داروینیسیم اجتماعی به چپاول جهان پرداخت و این جنایات را توجیه جغرافیایی کرد. لیکن من برای جغرافیا «ماهیت معنوی» قائلم.

واژه «جغرافیای معنوی» در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ توسط دو جغرافیدانان غربی به نام گریفین و نوریس وارد ادبیات جغرافیای جهان شد و بیشتر روی تاثیر اعتقادات مذهبی و معنوی در زمینه بهره‌برداری و حفاظت از محیط‌های جغرافیای بحث می‌کند. لیکن من این حوزه را بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌دانم. زیربنای تفکر جغرافیای معنوی من وحی و حدیث است و آنگونه که قرآن کریم و ائمه معصومین جهان طبیعی و انسان را تعریف کرده‌اند و بشر را به سیر به آفاق و انفس فراخوانده‌اند.

در این دیدگاه طبیعت بی جان و رها نیست بلکه جاندار و خدا آفریده و تحت مدیریت اوست. رمز و رازی دارد. همه ذرات جهان با حساب و از روی حکمت آفریده شده و به فرمان خدای مدیر و مدبراند. همه ذرات جهان جلوه قدرت او و تسییح گوی ذات اقدس اویند هرچه در آسمان و زمین است از آن اوست.

در این دیدگاه انسانها از یک اصل و ریشه و مخلوق خالق هستی‌اند و همه برابر و یکسان‌اند. برخوردار از عقل و هدایت یافته توسط وحی. همه بنده خدایند و عیال او و رسالت همه انسانها عمران زمین است. من با این جغرافیا زندگی کرده و می‌کنم که هدفش هستی شناسی است. برای من جغرافیا "علم مکان شناسی و مکان‌سازی است" یا به تعبیری "علم فضاشناسی و فضا‌سازی است." به عبارت دیگر "علم محیط شناسی و محیط سازی است". انسانها هم در حفظ محیط طبیعی و هم بالندگی محیط اجتماعی مسئولند. من این علم را امروز بیش از پیش دوست دارم و با آن زندگی می‌کنم. چه جغرافیا علم محیط زیست بشری است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

اکنون که سالهای آخر خدمت رسمی را می‌گذرانم و در شرف بازنشستگی هستم، خدای مهربان را به خاطر همه نعمتها و عنایات و الطافش بر این بنده کمترین شاکرم. به جهت نعمت حیات سلامتی، زندگی در عصر امام خمینی بزرگ و جمهوری اسلامی، اشتغال در محیط علمی و افتخار خدمت در دانشگاه بزرگ شهید چمران اهواز و بسیار نعمت های دیگر که قابل شمارش نیستند از خدا بزرگ سپاسگزارم و از علامه طباطبایی مدد می‌گیرم که فرمود:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

به شکرانه نعمت الهی اعتراف می‌کنم که توفیقاتی را که در زندگی علمی و کاری داشته‌ام، مدیون دو بانوی گرامی هستم:

نخست مادرم که علاوه بر حق حیات، با روحیه ایثار و گذشت، سختی ها را تحمل کرد تا من درس بخوانم. دوری تنها پسرش را صبورانه پذیرفت تا فعالیت علمی خود را آسوده خیال انجام دهم. هر چه دارم از دعای خیر اوست. از خدای منان برای روح پاکش رحمت واسعه و همنشینی با سرور زنان دو عالم را درخواست می‌کنم.

دوم همسرم خانم تهمینه ابراهیمی که در جوانی با دو کودک شیرخوار دو ماهه همراه من به اهواز آمده دور از فامیل و خویشاوندان با حداقل امکانات سختیها را تحمل کرد. با صبر و بردباری چندین نقش را به خوبی ایفا می‌نمود. همسری مهربان، مادری دلسوز و فداکار در خانه و دبیری وقت‌شناس و موفق در حوزه اداری و مسئولیتهای اجتماعی. او زمینه ساز موفقیت های من بود. رفیقی شفیق، همراهی صبور، همدمی پر تلاش، مشوقی امین و پیگیر تا بتوانم آسوده خاطر ادامه تحصیل دهم و مراتب دانشگاهی را طی نمایم. هنگامی که مسئولیتهای اجرایی را عهده‌دار می‌شدم و طبیعتاً حضورم در خانه کمتر بود ایشان با گشاده‌رویی تمشیت امور خانه و ساماندهی کارهای مربوط به سه فرزندم (حسن، حسین و محمدمهدی) را به عهده می‌گرفت تا من بتوانم انجام وظیفه کنم. قدردان و سپاسگزار زحمات و محبتهای ایشان هستم. از خدای بزرگ برای ایشان سلامتی و عاقبت به خیری مسالت می‌نمایم و امیدوارم خداوند اجر زنان مجاهد را به ایشان عنایت کند.

ثمره ماندگار سالهای خدمت من دوستان گرانمایه و عزیزی از استادان ارجمند و همکاران گرامی دانشگاه است که به دوستی ایشان افتخار می‌کنم. همچنین دانشجویان فارغ التحصیلی که در ادارات و سازمانهای مختلف منشا خدمت هستند و فرزندان معنوی من می‌باشند که توفیق همگی را از ایزد متعال خواهانم.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج

بی عنایت خدا هیچیم، هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق

قطره دانش که بخشیدی ز پیش

متصل گردان به دریاهاى خویش